

تفسیر قرآن در پرتو عترت

دکتر منصور پهلوان

ویرایش: محمدحسین صفاخواه

نویسنده در این رساله، ابتدا تیمن به حدیث ثقلین نموده و اسناد و مضامین این حدیث را مورد بررسی قرار داده است. و در مقام اثبات این کلام است که قرآن کریم، نیازمند تبیین پیامبر اکرم و ائمه اطهار علیهم السلام می‌باشد. و تفسیر صحیح قرآن کریم، بایستی با استمداد از عترت و اهل بیت پیامبر اکرم علیهم السلام، صورت گیرد.

در این گفتار، کلام ناروایی که از اندیشه ناقص بشری نشأت گرفته است و قرآن را در دلالت خود مستقل و بی‌نیاز از تبیین غیر می‌داند، مورد بررسی و تحلیل عقلی و نقلی قرار داده است. و این رساله را با بیان مرحوم شیخ الفقهاء المتأخرین مرحوم شیخ مرتضی انصاری به پایان برده است.

لازم به ذکر است این رساله، تحقیقاتی است که مؤلف محترم به اشراف حضرت آیه الله خزعلی به انجام رسانیده است.

امید است که این تلاش مورد عنایت حاملان کتاب وحی قرار گیرد و ذخیره "یوم الورد" قرار گیرد.

والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته

ویراستار

حدیث ثقلین

از احادیث مورد اتفاق فِرَق اسلامی، حدیث ثقلین است که به طرق گوناگون در کتاب‌های شیعه و سنی نقل گردیده است. همانگونه که در برخی احادیث اشاره شده است این حدیث شریف در چهار موضع توسط پیامبر گرامی اسلام بیان گردیده است:

اول - در روز عرفه.

دوم - در مسجد خیف.

سوم - در غدیر خم در حجّة الوداع.

چهارم - در پایان حیات، هنگامی که بر منبر خطبه می‌خواندند.^۱

۱ - فی المناقب فی کتاب سلیم بن قیس، قال علی علیه السلام: ان الذی قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یوم عرفه علی ناقته التصوی، و فی مسجد خیف، و یوم الغدیر، و یوم قبض فی خطبة علی المنبر: ایها الناس انی ترکت فیکم الثقلین لن تضلوا ما تمسکتُم بهما، الاکبر منهما. کتاب الله و الأصغر عترتی اهل بیتی، و انّ اللطیف الخبیر عهد الیّ، انهما لن یفترقا، حتی یردا علی الحوض کهاتین اشار بالسبابتین و لا ان احدهما اقدم من الاخر فتمسکوا بهما لن تضلوا...

۱- راویان حدیث

مطابق آنچه علمای اهل تسنن در کتاب‌های خویش نقل کرده‌اند، کسانی که این حدیث را از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم نقل نموده‌اند، بسیارند و از جمله ایشان افراد زیرند:

- ۱- ابوسعید خدری ۲- زید بن ارقم ۳- حذیفه ۴- زید بن ثابت ۵- جابر
- ۶- علی علیه السلام ۷- فاطمه زهرا علیهما السلام ۸- ابن عباس
- ۹- حسن بن علی علیه السلام ۱۰- انس بن مالک ۱۱- ابو رافع
- ۱۲- ابن ابی‌الدنیا ۱۳- جبیر بن مطعم ۱۴- عبداللّه بن حنطب
- ۱۵- حمزة الاسلمی ۱۶- عبید بن حمید ۱۷- ابوذر غفاری
- ۱۸- ابوهریره ۱۹- ام هانی ۲۰- ام سلمه ۲۱- محمد بن فلاد.

در کتب بزرگان مکتب خلفا به دو طریق دیگر این حدیث نقل گردیده است:

اول: روایاتی که در آنها گفته می‌شود، جماعتی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم این حدیث را نقل کرده‌اند.

دوم: روایاتی که در آنها این حدیث به طور مرسل نقل شده است.

۲ - علمایی که حدیث ثقلین را نقل کرده‌اند:

محدثین و علمای اهل سنت که این حدیث را نقل کرده‌اند بسیارند و از جمله ایشان افراد زیرند:^۲

۱ - ابو عبدالله محمد بن سعد بن منیع، مشهور به ابن سعد در الطبقات الکبری ج ۲ ص ۱۹۴ ط - دار الصارف، مصر.

۲ - احمد بن حنبل در کتاب المناقب (خطی)

۳ - حافظ طبرانی متوفای ۳۶۰ هـ. ق، در المعجم الصغیر، ص ۷۳، ط - دهلی.

۴ - حافظ طبرانی در المعجم الکبیر، ص ۱۳۷، نسخه دانشگاه تهران.

۵ - فقیه ابوالحسن شافعی، معروف به ابن مغزلی در مناقب امیرالمؤمنین. [صلوات الله علیه]

۶ - حافظ ابوالمظفر منصور بن محمد سمعانی نیشابوری، متوفای ۴۸۹ هـ. ق در الرسالة القوامیه فی مناقب الصحابه، مخطوط.

۷ - ابوالمؤید موفق بن احمد در مقتل الحسین، ص ۱۰۴، ط - الغری.

۸ - علامه محب الدین طبری در ذخائر العقبی ص ۱۵، ط - مکتبه القدسی، مصر.

۹ - علامه شیخ ابرهیم بن محمد بن ابی بکر حموی در فرائد السمطین، مخطوط^۳.

۲ - در تهیه این فهرست، از کتاب ملحقات الاحقاق، تألیف: مرحوم آیه الله العظمی نسیدشهاب الدین نجفی مرعشی جلد ۹ صفحات ۳۰۹ تا ۳۷۶ استفاده شده است.

۳ - این کتاب، به چاپ رسیده است، و طبع‌های مختلفی از آن موجود می‌باشد. (ویا استار)

تفسیر قرآن در پرتو عترت / ۴۳۳

- ۱۰ - علامه جمال الدین زرندی در نظم در السمطین ص ۲۳۲، ط - مطبعة القضاء، و ص ۲۳۱ و ۲۳۳ و ۲۳۲.
- ۱۱ - حافظ نورالدین الهیتمی در مجمع الزوائد ج ۹ ص ۱۶۲ و ۱۶۳، ط - مکتبة القدسی قاهره و ص ۱۶۴ و ص ۱۷۰ و ج ۱۰ و ص ۳۶۳.
- ۱۲ - حافظ سیوطی در احیاء المیت که در حاشیه الاتحاف ص ۱۱۱، ط - مصطفی حلبی، مصر. ص ۱۱۰ و ص ۱۱۶.
- ۱۳ - حافظ سیوطی در الدر المنثور ج ۲ ص ۶۰، ط - مصر.
- ۱۴ - مولی علی متقی هندی در کنز العمال ج ۱ ص ۳۴۲، ط - حیدرآباد.
- ۱۵ - حافظ عسقلانی در المواهب اللدنیه ج ۷ ص ۷، که با شرح آن در مصر چاپ شده است.
- ۱۶ - علامه محدث میرزا محمدخان بدخشی در مفتاح النجا، مخطوط ص ۵۱ و ص ۸.
- ۱۷ - شیخ محمد صبان در اسعاف الراغبین که در حاشیه نورالابصار ص ۱۲۲ در مصر چاپ شده است.
- ۱۸ - شیخ سلیمان بلخی قندوزی در ینابیع المودة صفحات ۲۹ و ۳۰ و ۳۲ و ۳۵ و ۳۶ و ۳۸ و ۱۸۳ و ۱۹۱ و ۲۴۱ و ۲۴۵ و ۳۷۰.
- ۱۹ - علامه سید احمد زینی دحلان مفتی که در السیرة النبویة و آن نیز در السیرة الحلبیة ج ۳ ص ۳۳۰ در مصر چاپ شده است.
- ۲۰ - علامه محدث شیخ احمد ضیاءالدین حنفی نقشبندی گمشخوانوی در کتابش رموز الاحادیث ص ۱۴۴، ط - قشله همایون در آستانه.
- ۲۱ - علامه شیخ عبیدالله حنفی الامر تسری در ارجح المطالب ص ۳۳۶ ط - لاهور.
- ۲۲ - علامه نیهانی در الانوار المحمدیه ص ۴۳۵، ط - ادبیه، بیروت.

- ۲۳ - علامه دارمی در سنن، جزء ثانی ص ۴۳۱، ط - دمشق.
- ۲۴ - حافظ مسلم بن حجاج در صحیح ج ۷ ص ۱۲۲، ط - محمدعلی صبیح، مصر.
- ۲۵ - علامه ابوبکر احمد بن حسین بیهقی شافعی در الاعتقاد ص ۱۶۴، ط - قاهره.
- ۲۶ - حاکم ابو عبدالله نیشابوری در المستدرک ج ۳ ص ۱۴۸، ط - حیدرآباد دکن و ص ۱۰۹.
- ۲۷ - حافظ ترمذی در صحیح ج ۱۳ ص ۱۹۹ و ۲۰۰، ط - الصاوی، مصر.
- ۲۸ - حافظ ابوبکر احمد بن حسین بن علی بیهقی در السنن الکبری ج ۱۰ ص ۱۱۳، ط - حیدرآباد دکن و ج ۲ ص ۱۴۸.
- ۲۹ - فقیه ابوالحسن علی بن محمد شافعی معروف به ابن المغازلی الواسطی در مناقب امیر المؤمنین، مخطوط.
- ۳۰ - حافظ ابو عبدالله محمد بن ابی نصر حمیدی اندلسی در الجمع بین الصحیحین، مخطوط.
- ۳۱ - علامه بغوی در مصابیح السنّة ص ۲۰۵ و ۲۰۶، ط - الخیریه، مصر.
- ۳۲ - حافظ ابوالحسن رزین بن معاویه العبدری اندلسی
- ۳۳ - علامه رضی الدین حسن بن محمد الصغانی در مشارق الانوار، ط - آستانه.
- ۳۴ - علامه مجدالدین ابن الاثیر الجزری در جامع الاصول ج ۱ ص ۱۸۷، ط - مصر.
- ۳۵ - علامه عزالدین ابن الاثیر الجزری در اسد الغابه ج ۲ ص ۱۲، ط - مصر.
- ۳۶ - علامه مورخ ابومروان حیان بن خلف مالکی مشهور به ابن حیان در المقتبس فی احوال الاندلس ص ۱۶۷، ط - پاریس.

- ۳۷ - علامه شیخ سعید بن محمد بن مسعود شافعی در المنتقی فی سیرة المصطفی ص ۱۹۸.
- ۳۸ - علامه شیخ علاء الدین علی بن محمد بغدادی مشهور به خازن در التفسیر ج ۱ ص ۴، ط - قاهره .
- ۳۹ - علامه ابوالعباس احمد بن عبدالحلیم بن تیمیه الحنبلی در منهاج السنه ج ۴ ص ۱۰۴ قاهره .
- ۴۰ - علامه سید خواجه حنفی هندی متخلص به درد، در علم الکتاب ص ۲۵۴ و ۲۶۴، دهلی .
- ۴۱ - علامه ذهبی در تلخیص المستدرک ج ۳ ص ۱۴۸، ط - حیدرآباد و ص ۱۰۹.
- ۴۲ - علامه شیخ عبدالقادر دمشقی در منتخب تاریخ ابن عساکر ج ۵ ص ۴۳۶، ط - ترقی، دمشق .
- ۴۳ - علامه شیخ خضر بن عبدالرحمن الازدی در تفسیر تبیان ص ۱۷۷ مخطوط .
- ۴۴ - حافظ ابولفداء بن کثیر دمشقی در تفسیر القرآن که در حاشیه فتح البیان ج ۹ ص ۱۱۴، ط - بولاق .
- ۴۵ - علامه خطیب العمری التبریزی فی مشکوة المصابیح ص ۵۶۸، ط - دهلی و ص ۵۶۹.
- ۴۶ - علامه میبیدی یزدی در شرح دیوان امیرالمومنین ص ۱۸۸، مخطوط .
- ۴۷ - حافظ سیوطی در خصائص الکبری ج ۲ ص ۲۶۶، ط - حیدرآباد .
- ۴۸ - حافظ سیوطی در الجامع الصغیر ج ۱ ص ۱۱۲ و ۳۵۳ ط مصر .
- ۴۹ - حافظ سیوطی در در الاکلیل ص ۱۹۰، ط - مصر .
- ۵۰ - علامه شیخ محمد بن طولون دمشقی در الشذورات الذهبیه ص ۶۶، ط - بیروت .

- ۵۱ - علامه شیخ علی بن عبدالعال الکرکی در نفحات اللاهوت ص ۵۵، ط -
الغری، حدیث را از طرق عامّه نقل کرده است.
- ۵۲ - علامه ابن حجر هیتمی در صواعق المحرقه ص ۲۲۶، ط - عبداللطیف.
مصر.
- ۵۳ - علامه ابن الدبیع شیبانی در تیسیرالوصول ج ۱ ص ۱۶، ط - نول کشور و
ج ۲ ص ۱۶۱.
- ۵۴ - علامه مولی علی متقی هندی در کنز العمال ج ۱ ص ۱۵۳، ط - حیدرآباد
دکن و ص ۳۴۵.
- ۵۵ - علامه متقی هندی در منتخب کنز العمال که در حاشیه مسند ج ۵ ص ۹۵.
ط - میمنیه، مصر.
- ۵۶ - علامه شیخ سعدی الابی الشافعی در ارجوزه ص ۳۰۷ مخطوط.
- ۵۷ - علامه مفسر بغوی در معالم التنزیل ج ۵ ص ۱۰۱، ط - قاهره.
- ۵۸ - علامه مولی محمد صالح کشفی در مناقب المرتضویه ص ۹۷، ط -
بمبئی.
- ۵۹ - الشیخ منصور بی علی مصری در تاج الجامع للاصول ج ۳ ص ۳۰۸، ط -
قاهره.
- ۶۰ - علامه نقیب مصروشام سید ابراهیم بن محمد مشهور به ابن حمزه حسینی
حنفی دمشقی در البیان و التعریف ج ۱ ص ۱۶۴، ط - حلب.
- ۶۱ - علامه عارف عبدالغنی بن اسماعیل النابلسی الدمشقی در ذخائر
الموارث ج ۱ ص ۲۱۵، قاهره.
- ۶۲ - شیخ عبدالله بن محمد عامر الشبرای الشافعی المصری در کتاب
الاتحاف بحب الاشراف ص ۶، قاهره.

- ۶۳ - حافظ شیخ محمد مشهور به شاه ولی الله حنفی در ازالة الخفاء ج ۲ ص ۴۴۵، ط - کراتشی.
- ۶۴ - علامه شریف سمهودی مصری در جواهر العقدين به نقل از ینابیع المودة ص ۳۶، ط - اسلامبول.
- ۶۵ - علامه شیخ عبدالنبی بن احمد قدوسی حنفی در سنن الهدی ص ۵۶۵، مخطوط.
- ۶۶ - علامه حسن بن مولوی امان الله دهلوی در تجهیزالجیش، مخطوط ص ۱۴۱ و ۳۰۴.
- ۶۷ - علامه سید احمد زینی دحلان شافعی مفتی مکه در السیرة النبویه که در حاشیه سیره حلبیه چاپ شده ص ۳۳۰، ط - مصر.
- ۶۸ - علامه سید محمد صدیق حسن خان هندی البهوبالی در حسن الاسوة ص ۲۹۳، ط - آستانه.
- ۶۹ - علامه سید بن سوده حسنی ادریس خطیب الحرم در رفع اللبس والشبهات ص ۵۲، ط - مصر.
- ۷۰ - علامه نبهانی بیروتی در الفتح الكبير ج ۱ ص ۲۵۲ و نیز ص ۴۵۱.
- ۷۱ - علامه نبهانی در الشرف الموید ص ۱۷، ط - مصر و ص ۱۸.
- ۷۲ - علامه نبهانی در جواهر البحار فی فضایل النبی المختار ج ۱ ص ۳۶۱، ط - قاهره.
- ۷۳ - علامه محدث سید ابوبکر علوی حضرمی در رشفة الصادی ص، ۷۰، ط - مصر.
- ۷۴ - علامه سید علوی طاهر حداد در القول الفصل ص ۴۶۲، ط - جاوا.
- ۷۵ - علامه الامرتسری در ارجح المطالب ص ۳۳۵ ط لاهور و ص ۳۳۶.
- ۷۶ - علامه مشهور به قلندر در الروض الازهر ص ۳۵۸.

- ۷۷ - علامه شیخ عبدالحفیظ فهری فاسی مالکی در ریاض الجنه ج ۱ ص ۲، ط - فاس.
- ۷۸ - علامه محمد بن یوسف تونسسی در السیف الیمانی ص ۱۰، ط - ترقی شام.
- ۷۹ - حافظ طبرانی در المعجم الکبیر ص ۱۵۷، نسخه عکسی از مخطوط.
- ۸۰ - حافظ بغدادی در تاریخ بغداد ج ۸ ص ۴۴۲، ط - قاهره.
- ۸۱ - علامه ابن کثیر دمشقی در البدایه و النهایه ج ۷ ص ۳۴۸، ط - حیدرآباد.
- ۸۲ - حافظ ابو محمد حسین بن مسعود الفراء البغوی الشافعی در معالم التنزیل ج ۷ ص ۶، ط - قاهره.
- ۸۳ - علامه جارالله زمخشری در الفائق ج ۱ ص ۱۵۱، ط - قاهره.
- ۸۴ - علامه عز الدین ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه ج ۲ ص ۱۳۰، ط - قاهره.
- ۸۵ - علامه جمال الدین محمد بن مکرم بن منظور المصری در نسان العرب ج ۱۱ ص ۸، بیروت.
- ۸۶ - علامه شیخ علی بن محمد بغدادی مشهور به خازن در تفسیرش ج ۷ ص ۶، ط - قاهره.
- ۸۷ - علامه نسابه شیخ شهاب الدین احمد بن عبدالوهاب نویری در نهایه الادب ج ۱۸ ص ۳۷۷، قاهره.
- ۸۸ - علامه قسطلانی در المواهب اللدنیة ج ۷ ص ۶، ط - ازهریه، مصر.
- ۸۹ - علامه زبیدی در تاج العروس ج ۷، ط - قاهره ص ۲۴۵.
- ۹۰ - علامه سید ابوبکر حضرمی در رشفة الصادی ص ۱۷، ط - مصر.
- ۹۱ - علامه محمد صالح حسینی کشفی حنفی ترمذی در المناقب المرتضویه ص ۱۵۳، اسلامبول.

- ۹۲ - علامه بهجت افندی در تاریخ آل محمد ص ۴۵.
- ۹۳ - علامه سید محمد عبدالغفار هاشمی افغانی در ائمة المهدی ص ۱۴۸، قاهره.
- ۹۴ - علامه سید علوی طاهر حداد حضرمی در القول الفصل ص ۳، ط - جاوا.
- ۹۵ - ابوالتیسیر عثمان مدوخ الحسینی در العدل الشاهد ص ۱۴۳، ط - قاهره.
- ۹۶ - علامه مورخ شهاب الدین ابن عبد ربه در العقد الفرید ج ۲ ص ۱۱۱، ط - مصر.
- ۹۷ - ابن تیمیه در منهاج السنه ج ۲ ص ۲۵۰، ط - قاهره.
- ۹۸ - عبد الوهاب شعرانی در لواقح الانوار القدسیه ج ۱ ص ۲۷۲.
- ۹۹ - ابو المحاسن یوسف بن موسی حنفی در کتاب المعتصر من المختصر تألیف ابوالولید الباجی مالکی ج ۲ ص ۳۳۰، ط - حیدرآباد.
- حدیث ثقلین علاوه بر کتاب‌هایی که نام برده شد، در برخی دیگر از کتب معتبر اهل تسنن و بسیاری از کتب معتبر حدیث شیعه نیز ذکر گردیده است که در این مختصر مجال ذکر آنها نیست.^۴

۴ - همانگونه که در همین مقاله گذشت، در تهیه فهرست فوق از کتاب ارزشمند ملحقات الاحقاق تألیف، مرحوم آیه الله العظمی سید شهاب الدین نجفی مرعشی - قدس سره الشریف - استفاده شده است. در آن کتاب پس از ذکر نام مولف و نام کتاب و شماره صفحه مورد نظر، حدیث ثقلین روایت گردیده است.

۳- مضمون حدیث

حدیث ثقلین با مضامین و عبارات مختلفی نقل گردیده است. اما مضمون آنها یکی است و تاکیداتی که در روایات بر پیروی از قرآن و عترت شده است در همه آنها به چشم می‌خورد. در ذیل به نقل روایت با عبارات مختلفی که در کتب حدیث آمده است، می‌پردازیم:

۱- انی ترکت فیکم ما إنّ اخذتم به لن تضلّوا بعدی الثقلین و احدهما اکبر من الاخر کتاب الله حبل ممدود من السماء الی الأرض و عترتی اهل بیتی الا و انهما لن یفترقا حتی یردا علی الحوض. ۵

۲- یا ایها الناس انی تارک فیکم ما ان اخذتم به لن تضلّوا بعدی امرین احدهما اکبر من الاخر، کتاب الله حبل ممدود ما بین السماء و الأرض و عترتی اهل بیتی و انهما لن یتفرقا حتی یردا علی الحوض. ۶

۳- انی ترکت فیکم کتاب اللّٰه عزّوجلّ و سنّتی فاستنطقوا القرآن بسنّتی فانّه لن تعمی ابصارکم و لن تزل اقدامکم و لن

۵- ملحقات الاحقاق / ۳۱۱، این حدیث را از المناقب احمد بن حنبل نقل

نموده است.

۶- ص ۳۱۱ ملحقات الاحقاق به نقل از المعجم الكبير حافظ طبرانی.

تقصرا ایدیکم ما اخذتم بهما^۷

۴- یا ایها الناس انی ترکت فیکم ما ان اخذتم به لن تضلّوا

کتاب الله و عترتی اهل بیته^۸.

۵- ترکت فیکم ما ان تضلّوا بعدی ان اعتصمتم به کتاب الله

و عترتی اهل بیته^۹.

۶- ایها الناس قد ترکت فیکم ما ان تمسکتکم به لن تضلّوا

کتاب الله و عترتی اهل بیته^{۱۰}.

۷- انی مخلف فیکم الثقلین ان تمسکتکم بهما لن تضلّوا کتاب

الله و عترتی اهل بیته و انهما لن یفترقا حتی یردا علیّ

الحوض^{۱۱}.

۸- یا ایها الناس انی ترکت فیکم ما ان اخذتم به لن تضلّوا:

کتاب الله و عترتی اهل بیته^{۱۲}.

۹- انی قد ترکت فیکم ما ان اخذتم به لن تضلّوا: کتاب الله

سبب بید الله و سبب بایدیکم^{۱۳}.

۷- ملحقات الاحقاق ص ۳۱۷ به نقل از مفتاح النجا بدخشی.

۸- همان مدرک ص ۳۴۵ به نقل از صحیح ترمذی.

۹- همان مدرک ص ۳۴۷ به نقل از مفتاح النجا بدخشی.

۱۰- همان مدرک به نقل از ینابیع المودة قندوزی.

۱۱- همان مدرک ص ۳۴۸ به نقل از ینابیع المودة.

۱۲- همان مدرک ص ۳۴۹ به نقل از مشکوة المصابیح خطیب تبریزی.

۱۳- ملحقات الاحقاق ص ۳۵۱ به نقل از کنز العمال متقی هندی.

۱۰ - ایها الناس قد خلفت فیکم کتاب الله و سنتی و عترتی
 اهل البیتی فا المضیع لکتاب الله تعالی کا المضیع سنتی و
 المضیع سنتی کا المضیع لعترتی، اما ان ذلک لن یفترق حتی
 اللقاء علی الحوض.^{۱۴}

※ نتیجه:

آنچه در همه روایات فوق به چشم می خورد، اعلام پیوستگی و یگانگی
 بین قرآن و عترت است و اینکه اگر کسی تنها به قرآن و یا عترت نظر داشته
 باشد و خود را از دیگری بی نیاز بداند، گمراه است. چنانکه بعضی ممکن است
 خود را بی نیاز از قرآن کریم دانسته و تنها به اخبار تمسک داشته باشند.
 همچنین ممکن است بعضی نیز خود را از عترت پیامبر گرامی صلی الله
 علیه و آله و سلم بی نیاز دانسته و بگویند کتاب خدا کافی است و نیازی به
 عترت و احادیث ائمه معصومین علیهم السلام موجود نمی باشد. روایات ثقلین
 به روشن ترین بیانی، هر دو گروه را گمراه دانسته و مردم را از این ضلالت
 برحذر داشته است.

بر حذر داشتن پیامبر گرامی اسلام

از اکتفا نمودن به قرآن کریم

در احادیث چندی که از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به دست ما رسیده
 است، مسلمین را از اکتفا نمودن به قرآن کریم برحذر داشته اند. ذیلاً برخی از

این احادیث را که از کتب بزرگان مکتب خلافت استخراج گردیده است، نقل می‌نمائیم:

۱- روایتی است که در بیشتر منابع حدیثی ایشان آمده و ما آن را از سنن ابی داود و سنن ابن ماجه نقل می‌نمائیم:

عن النبی صلی الله علیه و آله [سلم - قال:
لا ألفین احدکم متکئاً علی اریکته یاتیه الامر من امری. ممّا
امرتُ به او نهیتُ عنه، فیقول: لاندری ما وجدنا فی کتاب الله
اتبعناه. ۱۵

«مبادا یکی از شما را بیابم که به تختش تکیه زده باشد و دستوری از دستورات را برای او بیاورند، از آن اموری که به آن امر کرده‌ام و یا نهی نموده‌ام، آنگاه او بگوید: نمی‌دانیم، ما هر چه را در کتاب خدا وجود داشته باشد، پیروی می‌کنیم.»

این روایت صراحت دارد که مسلمین بایستی اوامر و نواهی حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم را گردن نهند، همانگونه که اوامر و نواهی قرآن کریم را گردن می‌نهند.

۲- در کتاب سنن ابی داود روایت شگفت دیگری آورده که احادیث را مثل و تالی تلو آیات قرآنی به حساب آورده است:

۱۵- سنن ابی داود، ج ۴، ص ۲۸۰، تحقیق: محمد محی الدین عبدالحمید، مصر، و سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۷، تحقیق: محمد فؤاد عبدالباقی، دار احیاء الکتب العربیه، ۱۳۷۲. (هق)

عن رسول الله صلى الله عليه و آله قال:
 الا انى اوتيت الكتاب و مثله معه، لا يوشك رجل شبعان على
 اريكتة، يقول: عليكم بهذا القرآن فما وجدتم فيه من حلال
 فاحلوه و ما وجدتم فيه حرام فحرّموه.^{۱۶}

حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود:
 آگاه باشید که به من کتاب یعنی قرآن کریم - عطا شده است و
 مثل آن نیز با آن است. نزدیک مباد که مردی سیر خورده و بر
 تختش تکیه زده بگوید: بر شماست عمل نمودن به این قرآن،
 پس آنچه در آن حلال یافتید، حلال شمردید. و آنچه در آن، حرام
 دیدید، حرام شمردید.

۳- در سنن ابن ماجه روايت ديگري آمده و در آن تصريح شده است که
 حرامی که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم آن را حرام کرده است،
 مثل و مانند حرامی است که خدا آن را حرام کرده باشد.

إن رسول الله صلى الله عليه و [آله و] سلم - قال:
 يوشك الرجل متكئاً على اريكتة يحدث بحديثٍ من حديثي
 فيقول بيننا^{۱۷} و بينكم كتاب الله عزوجلّ فما وجدتم فيه من

۱۶- سنن ابی داود، ج ۴، ص ۲۷۹، تحقیق: محمد محی الدین عبد الحمید،
 مصر، ۱۳۶۹ (ه.ق).

۱۷- ظاهراً (بیننا و بینکم) صحیح است که در متن مصدر (بینا و بینکم) آمده
 است، که تصحیح گردید.

حلال استحلنا و ما وجدنا فیہ من حرام حرّمانہ.
الا و ان ما حرّم رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ مثل ما حرّم
اللہ. ۱۸

حضرت رسول اکرم صلی اللہ علیہ و آلہ و سلّم چنین فرمود:
نزدیک است که آن مرد بر تختش تکیه زند و برای او حدیثی از
احادیث من گفته شود و او بگوید بین ما و بین شما کتاب خدا
وجود دارد، پس هرچه در آن حلال یافتیم، حلال می‌شماریم. و
هرچه در آن حرام مشاهده کردیم، حرام می‌شماریم.
آگاه باشید که آنچه رسول خدا حرام کرده است «مثل» همان
چیزی است که خدا حرام نموده است.

۴- و در همان کتاب، یعنی سنن ابن ماجه این روایت آمده است:

لأعرفنّ ما يحدث احدكم عنّي الحديث و هو متكىء علی
أریکتہ فیقول: اقرأ قراناً. ما قیل من قول حسن فانا قلته. ۱۹

البته می‌دانم که یکی از شما، را حدیثی از من بگویند و او بر
جایگاهش تکیه زده باشد و بگوید: قرآن برایم بخوانید؛ بدانید
که آنچه سخن نیکو باشد، من آن را گفته‌ام.

۱۸ - سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۶، تحقیق: محمد فواد عبدالباقی، ۱۳۷۲

(هق)

۱۹ - همان مدرک، ص ۹.

۵- در جنگ خیبر بعضی از مسلمانان بر خانه‌های اهل کتاب بدون اجازه داخل شدند و یهودیان از این مطلب نزد حضرت رسول شکایت کردند. آن حضرت دستور داد مسلمانان را برای صلاة جامعه فرا خوانند، با ایشان نماز خواند؛ آنگاه در حالت ناراحتی به ایشان چنین فرمود:

ایحسب احدکم متکئاً علی اریکته قد یضنّ انّ الله لم یحرم شیئاً
إلا ما فی هذا القرآن.

الا و انّی و الله قد وعظتُ و امرتُ و نهیتُ عن اشیاء إنّها نمثل
القرآن، او اکثر، و انّ الله عزّوجلّ لم یحجّلکم ان تدخلوا بیوت
اهل الکتاب إلا باذن.^{۲۰}

آیا فردی از شما گمان می‌کند - در حائنی که بر جایگاهش تکیه
زده - که خداوند، هیچ چیزی را حرام نگردانید، مگر آنکه در این
قرآن موجود است؟

بدانید قسم به خدا که من شما را موعظه کردم، و به چیزهایی امر
نمودم، و از چیزهایی بازداشتم که آنها مثل قرآن است یا اکثر از
آن است. خدای متعال برای شما حلال نکرده است که بی اجازه
وارد خانه‌های اهل کتاب شوید.

※ نتیجه:

از روایات قریب المضمون و متواتری که در این باب وارد گشته است،
نتیجه می‌گیریم که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سنّم ما را از اکتفا نمودن

۲۰- سنن ابی داود، ج ۳، ص ۲۳۱، حدیث شماره ۳۰۵۰، تحقیق: محمد

به قرآن کریم و حلال و حرام آن پرهیز داده است. بلکه احادیث را نیز مثل قرآن نامیده و آن احادیث را نیز از جانب خدا می‌شمرد و عمل نمودن به آنها را واجب فرموده است.

آیه «اولم یکفهم انا انزلنا علیک الکتاب»
دلالت بر کافی بودن اعجاز قرآن دارد.

اولم یکفهم انا انزلنا علیک الکتاب یتنی علیهم ان فی ذلک
لرحمة و ذکرى لقوم یؤمنون.^{۲۱}
«کفایت نمی‌کند ایشان را که ما قرآن را بر تو نازل کردیم در
حالی که خوانده می‌شود بر ایشان، بدرستی که در این کتاب
بخشایشی و ذکرى برای مؤمنان است.»

ممکن است تصور شود، این آیه، شریفه تصریح دارد که قرآن کریم به
تنهایی کفایت می‌کند و دیگر نیازی به عترت و سنت وجود ندارد و مسلمانان
بایستی تمام احکام و تعالیم دینی را تنها از قرآن کریم استخراج نمایند! در
صورتی که چنین نیست این آیه، در مقام بیان کافی بودن اعجاز قرآن است،
می‌فرماید:

آیا این قرآن از جهت اعجاز، کافی نیست؟
آیا حتماً باید معجزه از قبیل معجزه حضرت عیسی و حضرت موسی و

حضرت هود و حضرت صالح باشد؟ چنانکه آیه پیش از آن^{۲۲} این مطلب را روشن تر می‌سازد:

و قالوا لولا أنزل عليه آيات من ربه قل إنما الآيات عند الله و
إنما أنا نذير مبين.

و گفتند چرا نازل گردیده نشود بر او نشانه هائی از
پروردگارش.»

مراد، آیات مقرر شده است؛ یا مراد، آیات منزله بر انبیاء سابقه است: مانند
ناقه صالح و عصای موسی و مائده عیسی.

بگو، جز این نیست که آیات و معجزه‌ها نزد خداوند است، هرگاه خواهد و
هرجا اراده فرماید و به هرکس مصلحت بداند عطا نماید، و لذا آیات انبیاء
موافق یکدیگر نبوده و هر پیغمبری را معجزه‌ای که اصلح برای او، و امت او
بوده، کرامت فرموده است. پس اظهار معجزه در قبضه قدرت و اراده الهی
است، نه در تحت اختیار من تا آنچه خواهید به شما ارائه دهم. آیه شریفه
دلالت دارد بر آن که قرآن کریم در مقام معجزه کافی است، زیرا در اعلی مرتبه
فصاحت، اقصی درجه بلاغت می‌باشد و تا انقراض عالم، اعجاز آن ثابت است
که تمام عقول از اتیان به مثل آن عاجز باشند. بنابر این از سایر معجزات
کامل تر و کافی تر خواهد بود.^{۲۳}

۲۲ - رجوع شود به آیه ۵۰ سوره عنکبوت.

۲۳ - رجوع شود به تفسیر اثنی عشری ج ۱۰ ص ۲۴۸.

انگیزش گفتار «حسبنا کتاب الله»

در دوران حیات پیامبر گرامی اسلام کسانی پیدا شدند که می‌گفتند قرآن برای ما کفایت می‌کند و ما نیازمند احادیث و سخنان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نیستیم.

به عبارت دیگر پیامبر اسلام را یک فرد عادی تلقی کرده که گفتار شخص خودش هیچگونه ارزشی در مقام تشریح و دیانت و فهم و تفسیر قرآن نداشته و تنها وی ناقل کلمات وحی و الهی می‌باشد. ایشان آیات:

ما ينطق عن الهوى ان هو الا وحى يوحى^{۲۴}
و ما آتاكم الرسول فخذوه و ما نهاكم عنه فانتهوا^{۲۵}
و ان تنازعتم فى شىء فردوه الى الله و الرسول^{۲۶}
و اطيعوا الله و اطيعوا الرسول^{۲۷}

و دهها آیه دیگر را که همگی دلالت بر اطاعت و پیروی از شخص پیامبر اکرم دارد را فهم نکرده و به آن اعتنا نمی‌نمایند.

ذیلاً به بررسی مآخذ جمله معروف «حسبنا کتاب الله» می‌پردازیم:
در صحیح بخاری از ابن عباس چنین نقل می‌کند:

۲۴ - آیه ۳ سوره نجم.

۲۵ - آیه ۷ سوره حشر.

۲۶ - آیه ۵۹ سوره نساء

۲۷ - آیه ۵۹ سوره نساء

لَمَّا اشْتَدَّ بِالنَّبِيِّ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَجَعُهُ: قَالَ ائْتُونِي
بكِتَابٍ أَكْتُبُ لَكُمْ كِتَابًا لَا تَضَلُّوا بَعْدَهُ.

قال عمر: ان النبي - صلى الله عليه و [آله و] سلم - غلبه الوجع و
عندنا كتاب الله حسبنا. فاختلفوا و كثر اللَّغَطُ^{۲۸}

قال: قوموا عَنِّي و لا ينبغي عندى التنازع.

فخرج ابن عباس يقول: انَّ الرِّزِيَّةَ كُلَّ الرِّزِيَّةِ مَا حَالَ بَيْنَ رَسُولِ
اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَبَيْنَ كِتَابِهِ.^{۲۹}

هنگامی که درد پیامبر اکرم شدت یافت، فرمود: کاغذی بیاورید
تا برای شما مکتوبی بنویسم تا پس از آن گمراه نشوید.

عمر گفت: بر آن حضرت مرض غلبه کرده است و نزد ما کتاب
خدا هست، ما را کفایت می‌کند. سپس اختلاف کردند و یاوه
گفتند.

حضرت فرمودند: از نزد من بیرون روید که سزاوار نیست نزد من
منازعه کردن.

ابن عباس در حالی که خارج می‌شد، می‌گفت: چه مصیبت
بزرگی، بلکه همه مصیبت آن بود که مانع شدند پیامبر خدا،
کتابش را بنویسد.

ابن کثیر در البداية و النهايه می‌نویسد:

۲۸ - لَغَطُ الْقَوْمِ: صَوْتُوا اصْوَاتًا مُخْتَلِفَةً مَبْهَمَةً لِاتْنَهُمْ. الْمَعْجَمُ الْوَسِيطُ

۸۳۰/۲

۲۹ - صحیح بخاری ج ۱ ص ۳۰، به کوشش: عثمان خلیفه، کتاب العلم، باب

کتابه العلم.

عن عبید الله بن عبد الله عن ابن عباس، قال: لَمَّا حضرت رسول الله صلى الله عليه (وآله) و سلم و فى البيت رجال، فقال النبى صلى الله عليه (وآله) و سلم:

هَلِّمُوا كُتِبَ لَكُمْ كِتَابًا لَا تَضَلُّوا بَعْدَهُ أَبَدًا.

فقال بعضهم: انّ رسول الله صلى الله عليه (وآله) و سلم، قد غلبه الوجد و عندكم القرآن، حسبنا كتاب الله، فاختلف اهل البيت و اختصموا^{۳۰}

و در صحيح بخارى كتاب الطب آورده است:

لَمَّا حَضَرَ رسول الله صلى الله عليه (وآله) و سلم و فى البيت رجالٌ فيهم عمر بن الخطاب، قال النبى صلى الله عليه (وآله) و سلم هَلِّمُوا كُتِبَ لَكُمْ كِتَابًا لَا تَضَلُّوا بَعْدَهُ فَقَالَ عمر:

ان النبى صلى الله عليه (وآله) و سلم قد غلب عليه الوجد و عندكم القرآن، حسبنا كتاب الله، فاختلف اهل البيت فاختصموا.^{۳۱}

خطيب بغدادى (م ۴۶۳ هـ ق) در كتاب شرف اصحاب الحديث داستانى را

چنين نقل مى كند:

عن قرظة بن كعب: قال:

خرجنا فشيّعنا عمر الى صرار، ثمّ دعا بماءٍ فتوضّأ.

ثم قال لنا: تدرون لم خرجتُ معكم؟

قلنا: اردت ان تشيّعنا و تكرمنا.

۳۰- البداية و النهاية، ابى الفداء، ج ۵، ص ۲۲۷.

۳۱- صحيح نجارى ج ۷ ص ۱۵۵ ط قاهره، ۱۳۷۸ هجرى.

قال: ان مع ذلك لحاجة خرجت لها. انكم تأتون بلدة لاهلها
دوى بالقرآن، كدوى النحل، فلا تصدوهم بالاحاديث عن
رسول الله - صلى الله عليه و آله و سلم - و انا شريككم.
قال قرظة: فما حدثت بعده حديثاً عن رسول الله صلى الله عليه
و آله و سلم. ۳۲

قرظة بن كعب گوید:

به قصد عراق از حجاز بیرون آمدم و عمر ما را تا محله
صرار بدرقه کرد، سپس آبی خواست و وضوئی ساخت. آنگاه به
ما گفت: می‌دانید برای چه به بدرقه شما آمدم؟ گفتم: به بدرقه ما
آمدی تا ما را تکریم کنی.

گفت: با وجود این، حاجت دیگری دارم که به خاطر آن تا اینجا
آمده‌ام و آن اینکه، شما به شهری وارد می‌شوید که صدای مردم
آن به تلاوت قرآن مانند طنین زنبوران عسل بلند است آنها را به
واسطه احادیث رسول خدا از قرآن باز ندارید و من شریک و
پشتیبان شما هستم.

قرظه می‌گوید: بعد از آن، من حدیثی از رسول خدا نقل نمودم.

این سخن با مختصری تغییر در سنن ابن ماجه آمده ۳۳ و در تذکرة
الحفاظ ۳۴ نیز آن را نقل نموده و پایان آن را چنین آورده است:

۳۲ - شرف اصحاب الحدیث، خطیب بغدادی، ص ۸۷ تحقیق: محمد

سعید خطیب اوغلی.

۳۳ - سنن ابن ماجه ج ۱ حدیث ۲۸.

۳۴ - تذکرة الحفاظ / ۷

فَلَمَّا قَدِمَ قَرْظَةَ بَنِ كَعْبٍ، قَالُوا: حَدَّثْنَا.

فَقَالَ: نَهَانَا عَمْرٌ.

وقتی قرظہ بن کعب بہ عراق درآمد، مردم گفتند: برای ما حدیث گوی.

او گفت: عمر ما را از این کار باز داشته است.

اصولاً اشخاصی مانند عمر بن الخطاب نہ تنها احادیث پیامبر اکرم صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم را بہ عنوان مفسر و مبین قرآن کریم نمی دانند؛ بلکه گاهی خواست پیامبر اکرم را نقطه مقابل نصّ الهی و آیات قرآن می شمارند. ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغہ حدیث بسیار جالبی را نقل می کند، این حدیث، ضمناً دلیل دیگری را مبنی بر جلوگیری عمر، از کتابت حضرت رسول اکرم گوشزد می نماید. عبارات وی چنین است:

روی ابن عباس قال: خرجت مع عمر الى الشام في احدى خرجاتنا فنفرد يوماً لسير علي بعيره فاتبعته فقال لي:

يا ابن عباس، اشكو اليك ابن عمك، سألته ان يخرج معي فلم يفعل ولا ازال اراه واجداً فما تظن موجده.

قلت: يا امير... انك لتعلم.

قال: أظنه لا يزال كئيباً لفوت الخلافة.

قلت: هو ذلك، انه يزعم ان رسول الله صلى الله عليه وآله و سلم اراد الامر له.

فقال: يا ابن عباس، اراد رسول الله الأمر، فكان ماذا اذا لم يرد الله تعالى ذلك، ان رسول الله صلى الله عليه وآله و سلم اراد

امراً و اراد الله غيره، فنفذ امر الله و لم ينفذ مراد رسوله، او کَلَّمَا اراد رسول الله، کان اراد الله و کان اراد اسلام عمّه و لم یرده الله فلم یسلم. ۳۵

ابن عباس می‌گوید: در یکی از حملات عمر به شام همراه وی بودم، او به تنهایی در حرکت بود و من هم خود را به وی رسانیدم. به من گفت:

ای ابن عباس، از پسر عمویت شکایت دارم، از او درخواست کردم که همراه من در این سفر شرکت کند و او دعوت مرا رد کرد و من همیشه او را غضبناک می‌بینم، گمان می‌کنی که غضب او از چیست؟

گفتم: ای امیر تو بهتر می‌دانی.

گفت: من او را به خاطر از دست دادن خلافت غمگین می‌بینم. گفتم: همینطور است، او می‌پندارد که اراده رسول اکرم بر خلافت او بوده است.

گفت: درست است، رسول اکرم چنین خواسته بود؛ اما خدا چنین نخواست. اگر رسول چیزی را بخواهد و خداوند غیر آن را بخواهد، اراده خداوند جاری شده و اراده و خواست رسولش جاری نخواهد شد. آیا اراده رسول با خواست خدا یکی است؟! پیامبر اکرم می‌خواست عمویش مسلمان شود، اما اراده خداوند چنین نبود و او مسلمان نشد.

آری عمر عمل خود را کنار بستر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و جلوگیری از کتابت و وصایت آن حضرت را اراده خداوند می‌شمارد که بایستی بر اراده پیامبر غالب آید.

شرح این هجران و این خونِ جگر این زمان بگذار تا وقت دگر.

قرآن کریم وجوه مختلفی دارد

علی علیه السلام در سفارش خود به ابن عباس هنگامی که او را برای احتجاج با خوارج گسیل می‌داشت چنین فرمود:

لا تخاصمهم بالقرآن، فان القرآن حمال ذو وجوه، تقول و یقولون و لکن حاججهم بالسنة، فانهم لن یجدوا عنها محیصاً.
با قرآن با ایشان مخاصمه منما، زیرا قرآن را می‌توان به وجوه مختلفی حمل نمود. تو می‌گویی و ایشان می‌گویند. ولیکن به واسطه سنت با ایشان احتجاج نما که ایشان، از آن گریزی ندارند.

از این بیان دانسته می‌شود که خوارج و غیرخوارج هر یک می‌توانند از وجوه قرآن، وجهی را در اثبات عقاید خود انتخاب نمایند، زیرا قرآن حمال ذو وجوه است. اما سنت چنین نیست و معنا و مقصود حقیقی قرآن را بایستی از سنت اتخاذ کرد.

به عبارت دیگر اگر کسی بخواهد بدون استفاده از سنت، تنها با تدبیر در قرآن معانی مقصود الهی را درک کند، ممکن است به حقیقت واصل نشود و مانند خوارج و سایر فرق باطله راه گمراهی پیوید.

ابن ابی الحدید در شرح این کلام می‌نویسد:

هذا الكلام، لا نظير له في شرفه و علوّ معناه و ذلك ان القرآن كثيرا لا يشبه فيه مواضع يظنّ في الظاهر، انها متناقضة متنافية. نحو قوله:

لا تدركه الابصار،

و قوله: الى ربّها ناظرة،

و نحو قوله: و جعلنا من بين ايديهم سداً و من خلفهم سداً فاغشيناهم فهم لا يبصرون،

و قوله: فاما ثمود فهديناهم فاستحبوا العمى على الهدى،

و نحو ذلك و هو كثير جداً، و اما السنة فليست كذلك

این کلام را در شرف و علوّ معنا، نظیری نیست. زیرا در قرآن اشتباه زیاد واقع می شود در آن آیاتی است، که به ظاهر متناقض و متنافی می آید، اما سنت چنین نیست.

ابن ابی الحدید سپس آیاتی چند در این باره نقل کرده و سپس در اثبات ولایت و وصایت حضرت امیر علیه السلام چندین روایت صریح نقل می کند که خوارج را از آن گریزی نباشد.^{۳۶}

نمونه‌ای از تفسیر قرآن وقتی از سنت استفاده نشود.

در قرآن کریم می‌خوانیم:

ان الذین یکتُمون ما انزل الله من الکتاب و یشترون به ثمناً قلیلاً
اولئک ما یأکلون فی بطونهم الا النار و لا یکلّمهم الله یوم
القیامة و لا یرکّبهم و لهم عذاب الیم.^{۳۷}

آنانکه می‌پوشانند و مخفی می‌دارند آنچه را که خدا نازل
فرموده، و بدل می‌کنند به مقابل آن کتمان، بهای اندکی را؛ این
جماعت نمی‌خورند در شکمهای خود، مگر آتش را، و خداوند
با ایشان در قیامت سخن نفرماید و ایشان را مزگی نسازد و برای
ایشان عذابی دردناک وجود دارد.

یکی از اهالی بصره به نام عثمان اعمی به نزد حضرت باقر علیه‌السلام آمد
و گفت:

ان الحسن البصری، یزعم ان الذین یکتُمون العلم یوذی ریح
بطونهم اهل النار.^{۳۸}

حسن بصری را عقیده بر آن است که کسانی که کتمان علم می‌نمایند از بوی
بد شکمهای ایشان دوزخیان در اذیت‌اند.

این برداشت حسن بصری که مطابق با آیه ۱۷۴ سوره بقره می‌باشد، هیچ

۳۷- آیه ۱۷۴ سوره بقره.

۳۸- کافی، کتاب فضل العلم، باب النوادر، روایت آخر.

مغایرتی با آیات قرآن ندارد، حتی مطابق مفهوم آیه سوره بقره می باشد. امّا چون این تفسیر توسط معصوم صورت نگرفته است فاقد ارزش است. حضرت باقر علیه السّلام در پاسخ عثمان اعمی می فرمایند:

فهلک اذن مؤمن آل فرعون.

اگر چنین تفسیری درست باشد. پس مؤمن آل فرعون که در قرآن کریم تصریح شده به آنکه ایمانش را کتمان می کرد، بایستی هلاک شود و از دوزخیان به شمار آید. امام باقر علیه السّلام با استفاده از همان قرآنی که مورد استناد حسن بصری است، ناصواب بودن گفتار وی را روشن می سازد زیرا می خوانیم:

وقال رجل مؤمن من آل فرعون یکتُم ایمانه ...^{۳۹}

که هم به ایمان او هم به کتمان کردن وی تصریح شده است. در دنباله روایت، حضرت باقر علیه السّلام می فرمایند:

ما زال العلم مکتوماً منذ بعث الله نوحاً علیه السّلام، فلیذهب الحسن یمیناً و شمالاً فوالله ما یوجد العلم الا هیهنا.^{۴۰}

علم از زمان حضرت نوح علیه السّلام مکتوم بوده است. حسن بصری بایستی به شرق و غرب عالم سفر کند و جستجو نماید تا بفهمد که علم را از چه کسانی می تواند اخذ کند، به خدا قسم، که علم جز نزد ما ائمه در جای دیگر یافت نمی شود.

۳۹- آیه ۲۸ سوره غافر.

۴۰- کافی ج ۱، ص ۵۱، تصحیح آقای علی اکبر غفاری.

آیا احکام نظری را از ظواهر قرآن می‌توان استنباط نمود؟!

ممکن است تصوّر شود که جواب سؤال فوق مسلماً مثبت است، زیرا صحت درستی احادیث را با عرضه آنها به قرآن کریم احراز می‌کنیم. پس چگونه می‌توان برای استنباط احکام از ظواهر قرآن کریم به احادیث و سنت نیازمند بود؟

باید توجه داشت که قرآن کریم، ناسخ و منسوخ دارد. در سنت است که بیان می‌شود، کدام آیه ناسخ و کدام منسوخ است. اگر کسی نخواهد از سنت استفاده کند نمی‌داند کدام آیه ناسخ و کدام منسوخ است. قرآن کریم، دارای محکم و متشابه است. بر فرض آنکه بتوانیم از محکّمات کتاب مستقیماً استفاده کنیم، از متشابهات قرآن بدون استمداد از راسخین در علم، نمی‌توان بهره گرفت.

نیز قرآن کریم دارای تأویل و تنزیل است، تاویل کتاب در سنت ذکر می‌شود. اگر بخواهیم از سنت استفاده نکنیم به مراد و مقصود و بطن و تأویل کتاب دسترسی نداریم.

اصولاً باید گفت: تفسیر قانون اساسی اسلام، - یعنی: قرآن کریم - از حقوق مختصّه امام معصوم علیه السلام است.^{۴۱} همانگونه که امروزه تفسیر قانون اساسی بر عهده گروه خاص گذاشته می‌شود.

احادیث بسیاری به مطلبی که در فوق بدان اشاره نمودیم، دلالت دارد. در کتاب وسائل الشیعه ج ۱۸ بابی تحت عنوان عدم جواز استنباط الاحکام النظریه من ظواهر القرآن الابعد معرفة تفسیرها من الائمة علیهم السلام دارد و در آن هشتاد و دو روایت نقل می‌کند که تمامی آنها براین مدعا دلالت دارد، و ما از آن میان به نقل یک روایت اکتفا می‌کنیم:

۴۱ - تعبیر از مرحوم محمد رشاد در کتب اصول فقه عن ۱۹۹ می‌باشد.

على بن الحسين المرتضى فى رسالة المحكم و المتشابه نقلاً
من تفسير النعمانى، باسناده الآتى عن اسماعيل بن جابر عن
الصادق عليه السلام قال:

ان الله بعث محمداً فختم به الانبياء، فلا نبى بعده و أنزل
عليه كتاباً فختم به الكتب فلا كتاب بعده - الى ان قال:
فجعل الله النبى صلى الله عليه و آله و سلم علماً باقياً فى
اوصيائه فتركهم الناس و هم الشهداء على اهل كل زمان حتى
عاندوا من اظهر ولاية و لالة الأمر و طلب علومهم و ذلك انهم
ضربوا القرآن ببعضه ببعض و احتجوا بالمنسوخ و هم يظنون انه
الناسخ و احتجوا بالخاص و هم يقدرون انه العام، و احتجوا باول
الآية و تركوا السنة فى تاويلها و لم ينظروا الى ما يفتح الكلام و
الى ما يختمه و لم يعرفوا موارده و مصادرده اذ لم يأخذوه عن
اهله فضلوا و اضلوا.

ثم ذكر عليه السلام كلاماً طويلاً فى تفسير القرآن الى اقسام
و فنون و وجوده تزيد على مائة و عشرة، الى ان قال
عليه السلام:

و هذا دليل واضح على ان كلام البارى سبحانه لا يشبه كلام
الخلق كما لا تشبه افعاله افعالهم و لهذه العلة و اشباهها لا يبلغ
احد كنه معنى حقيقة تفسير كتاب الله تعالى الا نبىه و اوصيائه
عليهم السلام.

الى ان قال:

ثم سألوه عليه السلام عن تفسير المحكم من كتاب الله، فقال:
اما المحكم الذى لم ينسخه شئى فقولته عز وجل:
هو الذى أنزل عليك الكتاب منه آيات محكمات هن ام الكتاب

و اخر متشابهات - الآیه - :

و انما هلك الناس في المتشابه لانهم لم يقفوا على معناد و لم يعرفوا حقيقته فوضعوا له تاويلاً من عندانفسهم بأرائهم و استغنوا بذلك عن مسألة الاوصياء و نبذوا قول رسول الله صَلَّى الله عليه و آله و سلم وراء ظهورهم. - الحديث - ۴۲.

حجیت ظواهر کتاب

غیر از کتب تفسیر و علوم قرآنی این بحث در کتب اصول نیز جائی مخصوص دارد و جوانب مختلف بحث در آنجا موشکافی می شود.

شیخ الفقهاء، مرحوم شیخ مرتضی انصاری قدس سره در کتاب فرائد الاصول - رسائل - در این باره بحث مستوفایی دارد و اقوال مختلف را نیز مورد نقد و بررسی قرار می دهد. در این مقام ابتدا به نقل عبارات شیخ قدس سره پرداخته، سپس نتایج حاصله از آن را متذکر می شویم:

ذهب جماعة من الأخباريين الى المنع عن العمل بظواهر الكتاب من دون ما يرد التفسير و كشف المراد عن الحجج المعصومين - صلوات الله عليهم. - و اقوى ما يتمسك لهم على ذلك و جهان احدهما الاخبار المتواتره المدعى ظهورها في المنع عن ذلك مثل النبوى من فسّر القرآن برأيه فليتبوء مقعده من النار. و في رواية اخرى: من قال في القرآن بغير علم فليتبوء.

و فى النبوى ثالث: من فسّر القرآن برأيه، فقد افترى على الله الكذب.

و عن ابى عبد الله عليه السّلام من فسّر القرآن برأيه إن اصاب لم يوجر و ان اخطأ سقط ابعده من السماء.

و فى النبوى العامى: من فسّر القرآن برأيه فاصاب، فقد اخطأ.

و عن مولينا الرضا عليه السّلام عن آبائه عن امير المؤمنين عليه السّلام قال:

قال رسول الله صلّى الله عليه و آله و سلّم: انّ الله عزّوجلّ قال فى الحديث القدسى: ما آمن بى من فسّر كلامى برأيه، و ما عرفنى من شبهنى بخلقى و ما على دينى من استعمل القياس فى دينى.

و عن تفسير العياشى عن ابى عبد الله عليه السّلام قال:

من حكم برأيه بين اثنين فقد كفر و من فسّر برأيه آية من كتاب الله فقد كفر.

و عن مجمع البيان انه قد صحّ عن النبى عليه السّلام و عن الائمة القائمين مقامه: ان تفسير القرآن لا يجوز الاّ بالأثر الصحيح و النصّ الصّريح.

و قوله ليس شىء ابعده من عقول الرجال من تفسير القرآن، انّ الآيه يكون اولها فى شىء و اخرها فى شىء و هو كلام متّصل ينصرف الى وجوه.

و فى مرسله شبيب بن انس عن ابى عبد الله عليه السّلام، انه قال لأبى حنيفة:

أنت فقيه اهل العراق.

قال: نعم.

قال عليه السّلام: فبأى شيء تفتيهم؟

قال: بكتاب الله و سنة نبيّه. قال عليه السّلام: يا ابا حنيفة،
تعرف كتاب الله حق معرفته و تعرف الناسخ من المنسوخ.

قال: نعم

قال عليه السّلام: يا ابا حنيفة، لقد ادّعت علماً و يلك ما جعل،
الله ذلك الا عند اهل الكتاب الذين انزل عليهم، و يلك ما هو
الاّ عند الخاص من ذرية نبينا صلّى الله عليه و آله و ما ورثك
الله من كتابه حرفاً.

و فى رواية زيد الشمام قال:

دخل قتاده على ابي جعفر عليه السّلام، فقال له: أنت فقيه اهل
البصرة.

فقال: هكذا يزعمون.

فقال: بلغنى، انك تفسّر القرآن.

قال: نعم. الى ان قال:

يا قتاده، ان كنت قد فسّرت القرآن من تلقاء نفسك فقد
هلكت و اهلكت، و ان كنت قد فسّرت من الرجال فقد هلكت و
اهلكت. ويحك يا قتاده، أنّما يعرف القرآن من خوطب به.

الى غير ذلك مما ادعى فى الوسائل فى كتاب القضاء، تجاوزها
عن حدالتواتر، و حاصل هذا الوجه يرجع الى ان منع الشارع عن
ذلك يكشف عن انّ مقصود المتكلم، ليس تفهيم مطالبه بنفس
هذا الكلام، فليس من قبيل المحاورات العرفية.

و الجواب عن الاستدلال بها، أنّها لا تدل عن المنع من العمل
بالظواهر الواضحة المعنى بعد الفحص عن نسخها و تخصيصها و
ارادة خلاف ظاهرها فى الأخبار اذ من المعلوم، انّ هذا لا يسمّى

تفسيراً فانّ احداً من العقلاء اذا راى فى كتاب مولاه أنّه امره
بشى بلسانه المتعارف فى مخاطبته له عربياً او فارسياً او غيرهما
فعمل به و امثله لم يعدّ هذا تفسيراً، اذ التفسير كشف القناع اذلو
سلم كون مطلق حمل اللفظ على معناه تفسيراً.

لكن الظاهر انّ المراد بالرأى هو الاعتبار العقلى الظنى الراجع
الى الاستحسان، فلا يشمل حمل ظواهر الكتاب على معانيها
اللغويه و العرفية.

و حينئذ، فالمراد بالتفسير بالرأى، اما حمل اللفظ على خلاف
ظاهرة، او احد احتماليه لرجحان ذلك فى نظره القاصر و عقله
الفاتر و يرشد اليه المروى عن مولينا عليه السلام الصادق قال
فى حديث طويل:

انما هلك الناس فى المتشابه، لأنّهم لم يقفوا على معناه و لم
يعرفوا حقيقته فوضعوا له تاويلاً من عند انفسهم بأرائهم و
استغنوا بذلك عن مسألة الاوصياء عليه السلام فيعرفونهم.

و اما الحمل على ما يظهر له فى بادى الرأى من المعانى العرفية
و اللغوية من دون التأمل فى الادلة العقلية و من دون تتبّع فى
القرائن النقلية، مثل الآيات الأخر الدالة على خلاف هذا المعنى
و الاخبار الواردة فى بيان المراد منها و تعيين ناسخها من
منسوخها.

و مما يقرب هذا المعنى الثانى و ان كان الأول اقرب عرفاً، ان
المنهى فى تلك الأخبار المخالفون الذين يستغنون بكتاب الله
عن اهل البيت عليه السلام بل يخطئونهم به و من المعلوم
ضرورة أنّ مذهبنا تقديم نصّ الامام عليه السلام على ظاهر
القران كما ان المعلوم ضرورة من مذهبهم العكس و يرشدك الى

هذا ما تقدّم في رد الامام عليه السلام على ابي حنيفة حيث أنّه يعمل بكتاب الله. و من المعلوم أنّه أنّما كان يعمل بظواهره لأنّه كان يأوّله بالرأى اذ لا عبرة بالرأى عندهم مع الكتاب والسنة.

و يرشد الى هذا قول ابي عبد الله عليه السلام في ذمّ المخالفين: أنّهم ضربوا القرآن بعضه ببعض و احتجّوا بالمنسوخ و هم يظنون انه الناسخ و احتجّوا بالخاص و هم يظنون انه العام و احتجّوا بالآيه و تركوا السنة في تاويلها، و لم ينظروا الى ما يفتح به الكلام و الى ما يختمه و لم يعرفوا مواردّه و مصادره، اذ لم يأخذوه عن اهله فضلّوا و اضلّوا.

و بالجمله، فالأنصاف يقتضى عدم الحكم بظهور الأخبار المذكوره في النهى عن العمل بظاهر الكتاب بعد الفحص و التّبّع في ساير الأدلّة خصوصاً الآثار الواردة عن المعصومين عليهم السلام كيف و لو دلّت على المنع من العمل على هذا الوجه دلّت على عدم جواز العمل باحاديث اهل البيت عليهم السلام ففي رواية سليم بن قيس الهلالي عن امير المؤمنين عليه السلام: انّ امر النبي صلّى الله عليه و آله مثل القرآن منه ناسخ و منسوخ و خاص و عام و محكم و متشابه و قد كان يكون من رسول الله صلّى الله عليه و آله و سلّم الكلام يكون له و جهان كلام عام و كلام خاص مثل القرآن.

و في رواية اسلم بن مسلم، ان الحديث ينسخ كما ينسخ القرآن، هذا كلّ مع معارضة الأخبار المذكورة باكثر منها ممّا يدلّ على جواز التمسك بظواهر القرآن، مثل خبر الثقلين. المشترك بين الفريقين. و غيرها مما يدلّ على الأمر بالتمسك بالقران و العمل بما فيه، و عرض الأخبار المتعارضة، بل و مطلق

الاجبار علیه و رد الشروط المخالفة للكتاب فى ابواب العقود و
 الأخبار الدالة قولاً و فعلاً و تقريراً على جواز التمسك بالكتاب
 مثل قوله عليه السلام: لما قال زرارده من اين علمت ان المسح
 ببعض الرأس؟
 فقال: لمكان الباء فعرفه مورد استفادة الحكم من ظاهر
 الكتاب....

شیخ قدس سره به دنبال کلام فوق، موارد عدیده‌ای از استدلال امام علیه السلام
 به ظاهر کتاب را ذکر فرموده و به دنبال آن دومین دلیل منع عمل به ظواهر
 کتاب را چنین نقل و رد می‌نماید:

الثانى من وجهى المنع انا نعلم بطروء التقييد و التخصيص و
 التجوز فى اكثر ظواهر الكتاب و ذلك مما يسقطها عن الظهور.
 و فيه اولاً - النقص بظواهر السنة، فاننا نقطع بطروء مخالفة
 الظاهر فى اكثرها.
 و ثانياً - ان هذا لا يوجب السقوط، و انما يوجب الفحص عمّا
 يوجب مخالفة الظاهر. ۴۳

نتایج حاصله از بیانات شیخ انصاری قدس سره
 در موضوع عمل به ظواهر کتاب و تفسیر به رأی

۱ - عمل به ظواهر کتاب مادام که تفسیر آن از معصومین علیهم السلام وارد
 نشده باشد. مردود است. منتهی برای آنکه از وجود نسخ و تخصیص و اراده

خلاف ظاهر و سایر ویژگی‌های آیات مطلع شویم، حتماً بایستی فحص روائی نموده و بعد از تحقیق و تفحص در روایات، می‌توانیم مطابق ظواهر کتاب حکم نمائیم؛ چنانکه بعد از نقل روایات، منع تفسیر به رأی فرموده است:

انها لا تدلّ علی المنع من العمل بالظواهر الواضحة المعنی بعد
الفحص عن نسخها و تخصیصها و ارادة خلاف ظاهرها فی
الأخبار، اذ من المعلوم ان هذا لا یسمى تفسیراً.

۲- تفسیر به رأی که در روایات مورد مذمت قرار گرفته می‌تواند یکی از دو معنای زیر را داشته باشد:

الف- اگر کسی الفاظ قرآن را بر معانی خلاف ظاهر آن حمل کند، مرتکب تفسیر به رأی شده است. با آنکه معنای تفسیر به رأی آن است که بانظر قاصر و عقل ناقص خود یکی از احتمالی‌ن را ترجیح دهد. و حدیثی که از حضرت صادق علیه السلام نقل گردیده است. این معنا را تأیید می‌کند زیرا در آن حدیث می‌خوانیم:

انما هلك الناس فی المتشابه لأنهم لم یقفوا علی معناه و لم
یعرفوا حقیقته فوضعوا له تأویلاً من عند أنفسهم بآرائهم و
استغنوا بذلک عن مسألة الاوصیاء فیعرفونهم.

مردم در متشابهات قرآن کریم به هلاکت افتادند، زیرا به معنای آن واقف نشدند و حقیقت آن را نشناختند. پس با آراء شخصی خود برای آنها تاویلاتی ذکر کردند و با تمسک به آن آراء باطله، از پرسش نمودن از اوصیای بر حق پیامبر اکرم بازماندند در صورتی که در متشابهات نیازمند ایشانند و آنها هستند که بایستی متشابهات را تعریف نمایند.

ب- و یا آنکه تفسیر به رأی، حمل الفاظ قرآن است بر معانی که در بادی

نظر از معانی عرفیه و لغویه برای انسان ظاهر می‌شود، در صورتی که این معانی بدون تحقیق در ادله عقلیه و تتبع در قرائن نقلیه مثل آیات دیگر و اخبار وارده در آن باب نمی‌تواند درست باشد، زیرا اخبار است که مراد آیات را بیان می‌کند و ناسخ و منسوخ آن را باز می‌شناساند.

۳- احادیث تفسیر به رأی ناظر به مخالفین و پیروان مکتب خلافت می‌باشد. زیرا ایشان هستند که کتاب خدا را کافی دانسته و از احادیث ائمه اهل بیت ما علیهم السلام ابراز بی‌نیازی می‌نمایند، چنانکه شیخ قدس سره می‌فرماید:

المنهی فی تلک الاخبار المخالفون الذین یستغنون بکتاب الله
عن اهل البیت علیهم السلام.

۴- از ضروریات مذهب ما، تقدیم داشتن نص امام علیه السلام است بر ظاهر قرآن، همچنانکه از ضروریات مذهب مخالفین و پیروان مکتب خلافت، ما، تقدیم داشتن ظاهر قرآن بر نص امام و پیغمبر می‌باشد. در صورتی که می‌دانیم ظاهر قرآن بدون آنکه با ادله عقلیه تحقیق شود و یا تتبع در آیات دیگر و روایات وارده بشود، نمی‌تواند مأخذ حکم شرعی واقع گردد. چنانکه می‌فرماید:

و من المعلوم، ضرورة من مذهبنا تقدیم نص الامام علیه السلام
على ظاهر القرآن، كما ان المعلوم ضرورة من مذهبهم، العکس.

۵- شیخ بزرگوار قدس سره روایت حضرت صادق علیه السلام را که ردی بر ابوحنیفه است نقل فرموده و اضافه می‌کند که این رد نمودن به خاطر آن است که ابوحنیفه به ظاهر کتاب حکم می‌کرد و از اهل بیت علیهم السلام اخذ علم و تفسیر نمی‌نمود.

ترجمه آن روایت چنین است:

- ای ابوحنیفه آیا تو فقیه اهل عراقی؟

- آری.

- در مورد احکام ایشان به چه فتوا می دهی؟

- به کتاب خدا و سنت پیامبرش.

- ای ابوحنیفه، آیا تو قرآن را آن چنانکه باید می شناسی، و ناسخ و منسوخ

را از یکدیگر تشخیص می دهی؟

- آری.

- ای ابوحنیفه. ادعای بزرگی کردی! وای بر تو! خداوند علم قرآن را جز

نزد اهل کتاب - یعنی کسانی که وحی بر ایشان نازل شده است - قرار نداده.

وای بر تو، آن علم، نزد خواص، از ذریه پیغمبر ماست و خداوند یک حرف

از آن را تعلیم تو نکرده است.

۶- نیز روایت حضرت باقر علیه السلام را که در آن قتاده به خاطر تفسیر

نمودن قرآن بدون استمداد از ائمه علیهم السلام مورد نکوهش قرار گرفته نقل

می نماید. ترجمه آن روایت چنین است:

- ای قتاده، آیا تو فقیه اهل بصره هستی؟

- چنین می گویند.

- به من خبر رسیده است که تو تفسیر قرآن می کنی.

- آری.

- ای قتاده، اگر تو قرآن را از پیش خود تفسیر می کنی، پس هم خود هلاک

شده ای و هم دیگران را هلاک نموده ای. و اگر مطالب دیگران را در تفسیر

قرآن ذکر می کنی، باز هم مطلب چنین است.

وای بر تو، قرآن را کسی می شناسد که مورد خطاب آن واقع شده است.

۷- نیز روایت زیر را از حضرت صادق علیه السلام در مذمت مخالفین نقل فرموده و می‌گوید:

این روایت دلیل بر آن است که نمی‌توان به ظاهر قرآن بدون استمداد از ائمه علیهم السلام حکم کرد، ترجمه آن روایت چنین است:

ایشان ضرب بعض قرآن به بعض دیگر می‌نمایند، آیه منسوخ را دلیل می‌آورند در حالی که می‌پندارند آن آیه ناسخ است و با آیه‌ای خاص احتجاج می‌کنند در حالی که می‌پندارند آن عام است و به اول آیه‌ای استناد می‌جویند در حالی که سنت را در تاویل آن رها نموده‌اند.

و نمی‌نگرند که کلام به چه آغاز شده است و به چه پایان می‌یابد و محل ورود و صدور سخن را نمی‌شناسند، زیرا که آن را از اهلش نگرفته‌اند. پس گمراه شدند و دیگران را نیز گمراه کردند.
